

(۵۶۱)

گر از این دست دهد ساغری ساقی روح

نرود باده کشی بر در خمار دگر

عندلیب است که تاگشته مقیم اندر سجن

هر دم از شوق زند نغمه با طوار دگر

—————

واز آنجمله عریضه منظومه ایست که بایسرش میرزا عبدالحسین

بمحضرت غصن اعظم عبدالبهاء فرستاد و هی هذیه :

از معاصی روسیاهم وز خجالت چهره زدم

از گرم رحمی نما بر اشک گرم و آه سردم

نامه اعمال من یکسر سیاه است از معاصی

رحمتی آور بر این موی سپید و روی زدم

لنگ و گنگ و کور و کرمز کوم و صبر و صم ز عصیان

ای صیحای زمان از فضل کن دربان دردم

در گلستان حقیقت کمتر از خاشاک و خارم

گر بخواهی مینمائی بهتر از شمشاد و وردم

فضل محض است اردهی در بارگاه قدس راهم

عدل صرف است ارکنی از پیشگاه قرب طردم

گر نیاریدی سحاب رحمت بر من پیایمی

گر دیاد فتنه دادی تاکنون بر یاد گردم

مرد این میدان کمی باشد که دست از جان بشوید
منکه اندر قید جانم کی توانم گفت مـــــردم
منقطع از غیر حق کی گشته ام با اینکه دانم
در خیال نفع و ضرر و نوش و نیش و حر و سرد
بهر تقدیم حضور اقدسست چیزی نیست م
لاجرم این طفل را تقدیم و قربان تو کردم
ای اب روحانیان ای رب ارواح حقایق
جسم و جانم مستفیض از فیض عام تست
هر دم

عندلیب بینوا گوید که میخواهم به زودی
روی نیکوی تو بینم و در اقدام تو گسردم

—————

دیگر از رجال شهر بهائیان ثابت و راسخ در این دوره
اخلاف حاجی ابوالحسن بزاز سابق الوصف در بخش ششم
میرزا محمد علیخان و میرزا محمد باقرخان خصوصاً میرزا محمد
باقرخان که با ثروت و مکتب و جاه و جلال و پیشکاری امور
قوام و ملک و جاه و نام و مقام فرمان بر مخلص و جانفشان
در راه عهد و میثاق بود و بانواع خدمت در طریق این امر
گردن برافراخت و دفعات عدیده شرف اندوز حضور حضرت
عبدالبهاء در فلسطین و اروپا گردید و خاندان دهقان از او

ویرادش برقرار شد و حاجی خود بسال ۱۳۲۰ وفات یافت.
 دیگر از رجال شهیر ثابت این امر میرزا آقاخان بشیر
 السلطان سابق الوصف در هر بلد که بریاست پست مقبر
 داشت محل اعتماد و توجه حضرت عبدالبهاء و طرف ارسال
 و مراسلات ایران و عکا و حیفا شده خود نیز مراسله مستمر
 داشت و موفق بانواع خدمات در این امر گردید و موجب
 هدایت جمعی غفیر گشت و الواحی کثیر خطاب با و بواسطه
 او رسیده بمنوان بشیر الهی افتخار یافت و در سنین اقامت
 شیراز اقدام و اهتمام کرده مدرسه مخصوص تحصیل و تربیت
 نونهالان تأسیس نمود و نیز محفل شور روحانی منعقد
 ساخت و مع کل ذلك محبوب و مؤتمن نزد ملایان و محترمین
 و مورد سوء قصد و تعرض معاندین بود ولی بانهایت حسن
 اخلاق و روح مساعدت و حلاوت معاشرت و مصاحبت همه را
 مجذوب و ممنون کرد و نیز شوق و ذوقی ممتاز در جمیع
 و تزیین آثار بدیعہ بظهور آورد و مجلّات بسمار با اوراق
 پرینها و خط زیبا و تذهیب و تطریز اعلی مرتب ساخت و در
 اواخر العمر به ملت قلب افتاده بستری گردید و در غروب نیر
 میثاق نهایت قلق و بی تابی یافت تا بالاخره در سال
 ۱۳۴۲ در طهران درگذشت و در قبرستان بهائی گلستان
 جاوید مدفون گشت و خاندان بشیر الهی بر جای گذاشت

و آثاری کثیر از حضرت عبدالبها* خطاب باوست .
دیگر میرزا محمود زرقانی متولد درحدود سال ۱۲۹۲ که
با برادرش میرزا احمد ایمان بدیع را بصیرات داشتند و در
ریمان جوانی مشتمل و منجذب شده همراه مبلغین بسیر
سفر تبلیغ رفت درسال ۱۳۱۰ با نیر هصفر گشته در
خراسان و یزد و کرمان مسافرت کرد آنگاه با حاجی میرزا
حیدرعلی همراه گردید و درسال ۱۳۱۴/۱۵ دو بار
بآذربایجان سفر کردند سپس خود مستقلاً بتبلیغ پرداخت
و درسال ۱۳۱۵ بهمدان و یزد و کرمان مسافرت نمود
و درسال ۱۳۱۶ بآذربایجان سفر کرد و درسال ۱۳۱۸ -
مسافرت یزد نمود و مثنوی که درواقع شهادت^۱ اسفندآباد
و ابرقو در آن هنگام سرود ضمن بخش سابق مندرج ساختیم
شهادت در آن موقع نصیب وی نگشت و درسال ۱۳۱۸ در خراسان^۲
سفر کرده به بشرویه وارد شد و اساس محفل روحانی نهاد
و اشتغال و خروش در احباب حاصل شد که فتنه برخاست
و آقاسید فضل ملای قصبه جلوگیری کرد و از او خواست تا
خارج شده بخیرالقری رفت و احباب برای ملاقاتش بدانجا
همی رفتند و درسال ۱۳۱۹ با برادرش از طریق کرمان به
خراسان و بشرویه رفت و نزدیک بود شورش عامه شود ولی
آقاسید فضل از او خواست از بشرویه خارج شد و درسال

۱۳۲۱ در یوم پنجشنبه ۲۸ ربیع الاول وارد یزد شد و
 بخانه میرزا محمود افغان درآمد و تا دو ساعت از شب جمعه
 همانجا بسر برد و آن هنگام ویرا با اتفاق آقا محمد حسین
 عطار الفت با صد تفنگچی مروستی و با قافله معتبر روانه ^{ست} مرو
 و بواسطه کردند و در اینجا نیز از قتل نجات حاصل کرد
 و بالجمله پس از اسفار عدیده در ایران مأمور تبلیغ در ^{ستا} هند و ن
 (۱۳۲۱) شد و سنین عدیده در آن مملکت واسمه سفر
 نمود و لسان اردو و بیاموخت و رسالات و مقالاتی بلفست
 مذکوره طبع و نشر و با شاهیر فرق و ادیان معاجسه کرد
 و نفوسی بسیار را آگاه ساخت و در خلال این احوال نیز
 به حیفا رفته ایامی در جوار حضرت عبد البهاء زیست و در سفر
 آنحضرت با روها و امریکا ملازم رکاب بود و اقامت ایام بتیید
 تحریر آورد و دو مجلد بنام سفرنامه حضرت عبد البهاء
 بطبع رساند و اخیرا سفری به هندوستان کرده عودت بحیفا
 نمود و وی را دختری از خادما ت بیت مبارک بزنی دادند
 و با زوجه عزیمت هند کرد و زوجه اش در حال مخاض درگذشت
 و او بخدمت تبلیغ پرداخت و بمدتی از چندی باز بحیفا برگشت
 و پس از غروب نیز میثاق ایامی وارد هند شده سفر تبلیغی
 در داخله مملکت نمود آنگاه به حیفا رفته در جوار پیرانوار
 حضرت ولی امرالله مدتی بزیمت و در تمام مدت اقامتش در

حیفا سنین متفاوته چه در آیام حضرت عبدالبهاء و چه بعد آن مأموریت کتابت الواح و ابلاغیه صادره یافت و از اینرو الواح صادره در آیام اخیره باخط او بسیار و هم ابلاغیهها باانشاء او موجود میباشد و اشعار نیز میگفت و قصائد و مثنویاتی در مدیحه و مرثیه از وی منتشر است و اخیرا بسال ۱۳۴۰ بایران آمده ازدواج نمود و مریض گشته در رشت درگذشت و مدفون گردید .

دیگر میرزا جلال بن ملا عبد الله بکا که پیدراز بهائیان پیشین و زرقانی و اهل علم و ضمیر بود و گفته اند که در واقعه شهادت میرزا آقای رکاب ساز از ظلم و عدوان شیخ حسین مظلوم ناچار به ضمیر رفته کلماتی گفت و دست از او کشیدند و ماسخ احوالش را در بخش ششم آوردیم و پسر علی وفاضل بود و حسن صوت و علم موسیقی بحد کمال داشت و حاجی محمد الطلک زرقانی چون حکومت یزد یافت و پیرا همراه بندامت برد و در آنجا مدتی که با حکمران بود با احبب معاشرت و مساعدت نمود سپس بطهران رفته تحصیل طب کرد عودت به زرقان نموده مطب پر رونقی برقرار داشت و در عین حال برجای پدر به ضمیر رفته به وعظ پرداخت و صیت شهرتش در آن حدود پیچید و با اینهمه تبلیغ نیز میکرد و گفتنی هارا بی پروا همیگفت و از اینرو احبب مسرور

شده اعدا بنا رخصد و بفضا گذاختند و کیفیت گرفتاریهای
ویرا در بخش سابق آوردیم و او را گفتند نهتی به پیشنهاد
عند لیب بجهرم رفت و باعمال ناقصین آنجا راه یافت و صور و
عکسهای ارکان نقض را آتش زد .

دیگر میرزا یوسفخان لسان حضور وحید کشفی بن
حاجی محمد اسمعیل تاجر لاری ساکن قصبه اصطهبانات
چنانچه در بخش سوم نگاشتیم مادرش خواهر آقاسید یحیی
وحید شهید بود و لا دتش در قصبه مذکور بعد و در سال
۱۲۸۱ واقع شد و والد با پسر دیگرش میرزا ابوطالب
مجاورت شهید رضا گرفت و والده در قصبه اصطهبانات وفات
کرد و او در صفر سن بهمراه خالش آقاسید مصطفی سفسری
به مشهد رفته پدر و برادر را نیز زیارت کرده برگشت و شیراز
بتحصیل پرداخت پس در سالی در یزد و چندی در اصفهان
و ایامی در هرجرد بملاقات خالش آقاسید ریحان مجتهد
صبر خالش آقاسید یعقوب بسر برد آنگاه در سالی در عراق
بملاقات پسر خالش آقاسید صیفه الله و بتحصیلات برخوردار
گشت و بفارس عودت نمود و پس از دیدار بنی اعمام در لارو
ملاقات خالش آقاسید مصطفی و خویشاوندان دیگر در داراب
و دیدار آقاسید محمد خالوزاده در کرمان به مشهد شتافته
اقامت نمود بتحصیلات پرداخت و سفری بطهران آمده

خالش آقاسیدریحان الله وابن خالش آقاسید محسن وخاله اش
 زوجه میرزا نصرالله را دیدار نمود و عودت بحضرت کسبرده
 با پدر و برادر بماند و بالاخره آنان را وداع گفته بطهران
 آمد و در مدرسه جدید التاسیس مبلّغین امریکائی
 بسمت معلّمی داخل شد و ضمناً لسان انگلیسی بیاموخت
 آنگاه بسمت معلّمی کالج امریکائی ارومیه (رضائیه) رفت و
 بسال ۱۳۱۳ بگردستان سالی در تکیه سید طه نقشبندی
 تدریس نمود و بسال ۱۳۲۲ به ارض عکا رفته ایامی در جوار
 الطاف حضرت عبدالبهاء بسر برد و مأموریت سیر تبلیغ
 یافت و پس از سالی عودت بایران و ارومیه نمود و اقامت
 گرفت و در سال ۱۳۴۰ در اثر حادثه هجوم اکراد و آشوریها
 اندوخته و اثاثیه اش بیاد غارت رفت و بطهران مهاجرت
 کرد آنگاه به قزوین رفته مقیم شد و در خدمات متنوعه امریه
 از تعلیم در مدرسه و تبلیغ و ترجمه برای مسافریین احببای
 امریکائی همیبرد اخت و حضرت عبدالبهاء در اثری بدو
 چنین خطاب فرمودند : " یامن آیده علی اتباع اثر خالسه
 المجید الحمد لله توگوی سبقت ربودی و سمنده همت
 را در این میدان جولان دادی و یادگار آن بزرگواری و بر
 آن سرور ابرار بخد مت امر قائمی و بهدایت خلق اهتمام
 میفرمائی یقین است که موفق و موید گردی لهذا آن عزیزا

و حید گوئیم تا ذکر آن بزرگوار را تجدید نحائیم .

و در مقامی دیگر خطاب بوی چنین مسطور است :

« تو یادگار آن بزرگواری و از منتسبین آن سید ابرار
اصد وارم که فضائل مبروت آشکار فرمائی و بجدب و ولـه
وسرور مانوس گردی چه که ساعر منتسبان خاموش بودند بلکه
انشاء الله تو جوش و خروش زنی و فرهنگ و هوش بنمائی
صد هزار اسف و حیف که دیگران چنانچه باید و شاید ره
آنشخص نورانی نه پیمودند و از باده رحمانی پیمانہ سرشار
نه پیمودند مقبل بافق اعلی شدند و مقرر و معترف بنقطه
اولی ولی افسرده بودند و پژمرده و فی الحقیقه قصوری
نداشتند و لکن شدت بلایا و کثرت رزایا و حمل ثقیل امتحان
سبب شد که بر منابر نمره نزدند و بیان حقیقت نتوانستند .
دیگر آقا شیخ محمد ابراهیم فاضل شیرازی ابن حاجی

شیخ نجفعلی در قصه بر از جان فارس تقریباً سال ۱۲۸۰
تولد یافت و نشو و نما گرفته اندک تحصیلات مقدماتی نمود
و پدر ویرا معتم ساخت پس در سن یازده سالگی بسرای
تکمیل علوم به شیراز رفته در مدرسه مشیر مانده به تحصیل علوم
نقلیه و عقلیه پرداخت و صرف همت بیشتر در تحصیل فلسفه
و عرفان نزد میرزا آقا جهرمی و حکیم عباس نمود آنگاه چندی
کناره از درس و بحث گرفته قدم در طریق ریاضت نفسانیته

نهاد ویس از سنینی چند به برازجان برگشت و پدرخواست
 برایش ازدواج نماید نهذیرفته ببوشهر رفت و بتجسس محل
 اقامتش یافتند و بنویسد ارسالش بعراق عرب برای تکمیل
 تحصیل ویرا برگردانند و پدر اسباب سفر فراهم کرده
 روانه داشت و سنینی چند نزد آخوند ملا کاظم خراسانی
 بتحصیل فقه و اصول اشتغال ورزید و ناگهان بدون اطلاع
 آشنایان واقربا پیاده به مشهد شتافته بماند و ایامی
 برياضت گذراند آنگاه پیاده بوطن باز آمد و مدتی با عشیر
 بسربرد در آن ایام (طبق مواعیدی که درمکاشفه و رویا
 بدو دادند) جوانی از شیراز در طریق عبور به بوشهر ید و
 وارد شد و شب را باهم مصاحبه کرده و نه جوان را شناخت
 و نه کتاب را از او توانست گرفت ولی دانست که مقصود در
 حدود فلسطین و عگا است لاجرم بنام تکمیل تحصیل علوم
 از پدر اجازه گرفته بنجف و بیش از سفر سابق سعی وجد کرد
 ولی بعد از چندی برادر کهنتر را که نیز در آنجا بسربرستیش
 اشتغال بتحصیل داشت مطلع از سفر خود کرده از اوخواست
 که بکسی ابراز ندارد آنگاه پیاده با قافله از طریق بر شام
 روان شد تا به بیروت رسید و بهدایت آقا مصطفی بغدادی
 به عگا رفته در محضر حضرت عبدالبهاء تشرف یافت و آرزوی
 دل و جان حاصل کرده آنچه را جويا بود بدست آورد ویس

از دو ماه ویرا مأمور به تبلیغ در ایران از طریق قفقازیه فرمودند
 و مسافرتها برای تبلیغ در داخله ایران نمود و بالاخره
 معلم عربی مدرسه تربیت بهائیان شد و سالها باین خدمت
 و امر تبلیغ و تدریس این امر مشغول بود تا بسال ۱۳۰۰ و
 در طهران وفات کرد و خاندانی از او بنام فاضل شیرازی
 برجای ماند و از آثار حضرت عبدالبهاء خطاب باو است:
 طهران حضرت فاضل شیرازی علیه بهاء الله :

هو الله

ایها الضجذب بنفحات الله قد اطلمت بضمون
 الكتاب و عرفت فحوى انحطاب و حمدت الله على ما الهنم
 القلوب الصافية بالهامات رحمانیه و عطر مشام اهل الاشراف
 برائحة بايية عيقت على الآفاق و اتضرع اليه ان يويدك بروح
 تحيى به القلوب و الافئدة و الارواح انه سمع الدعاء و مجيب
 لمن ناجاه در خصوص امام ثانی عشر استفسار نموده بود پس
 این تصور از اصل در عالم جسم وجود نداشته بلکه حضرت
 امام ثانی عشر در حيز غيب بود اما در عالم جسد تحققسي
 نداشت بلکه بمضی از اکابر شیعیان در آن زمان محض
 محافظه ضمفای ناس چنین مصلحت دانستند که آن شخص
 موجود در حيز غيب را چنین ذکر نمایند که تصور شود که در حيز
 جسم است لان عالم الوجود عالم واحد ماکان غيبا الا بکم

وما كان شهودا الا بكم جلین تفکری و تصویری و تدبری نمودند
 ابن حجر در صواعق يك بيتی میگوید :

طان للسرداب آن یلدا الذی — سمیتوه بزعمکم انسانا
 فعلی عقولکم التفاء لانکم — ثلاثم العناء والخیلانسا

باری اگر رجوع بروایات شود و دقت تام گردد واضح
 و مشهود شود که این امام همام علیه السلام از اصل در حیز
 جسم نبوده و اما بقاء نفوس مهبطه بعد از خلع جسد عنصری
 بقائست که عین فناست چه که محروم از حیات طیبه اند
 مانند جماد مرچند در حیز جمادی بقائی دارد و لیس
 بالنسبه بوجود انسانی فانی محض است عوالم دیگر محال
 تبدیل حقائق و تغییر ماهیات و تجدید خلق نه ولی ترفیع
 درجات و شمول عفو و غفران امریست واضح از عدم فرصت
 مختصر جواب داده شد آنجناب به ضمن و تفکر تفصیل
 خواهید داد و تشریح خواهید نمود الآن نفس طهران را
 مرکز قرار دهید گاهگاهی بسائر ولایات يك گشت و گذاری
 نموده مراجعت کنید حضرت فتح الله خان مشیر را تحیات
 مشتاقانه برسانید حال حضور مقتضی نیست انشاء الله
 بوقتش اجازه داده میشود ع ع *

و از بهائیان معروف شیرازی میرزا ابوالقاسم تندر
بن حاجی محمد حسین بن حاجی میرزا عبد الکریم صرّاف
که پدرش نیز در نهانی اظهار ایمان میکرد و با محترمیسن
محبشور بود و فرزند مذکورش را در صفر سنش حشر با اهل
بها میداد ولی تقریباً در سال ۱۳۱۸ تندر در جمیع
مؤمنین این امر در آمد پیوسته خدمت همی کرد .

و از بهائیان معروف شیرازی حضرت افغان حاجی
میرزا بزرگ و حاجی میرزا ضیا و حاجی میرزا حبیب پسران
آقا میرزا نورالدین سالها در خدمات این امر و مخصوصاً در
خدمت بیت حضرت نقده کوشیدند و بانساب بخواهر حرم
آنحضرت که جدّه پدریشان بود میالیدند .

و از مشاهیر بهائیان شیرازی میرزا جعفر هادی اف
سابق الذکر که بسال ۱۳۰۹ بمزم تشرّف بمحضر ابهی رسپار
عکاشد و دو یوم بمداز صعود وارد شد و مدت هفتاد و پنج
روز در جوار عنایت حضرت غصن اعظم زیسته آنگاه سوی
ترکستان رفته در خوقند اقامت نموده بتجارت پرداخت
وسفری دیگر در سال ۱۳۱۷ به عکاش رفته مدت ۵۵ روز ماند
و برگشت و باز در سال ۱۳۲۲ بزیارت رفته بقصد بنا مسافرخا
بهائی قطعه زمینی بالای کوه کرمل بخرید و سپس در سال
۱۳۲۷ به حیفا رفته مباشرت به بنا نمود آب انبار ساخت

مدتی ماند تا صافرخانه با تمام رسید و آنرا تقدیم حضرت
 عبدالبهاء کرد و در دفتر دیوانی بنام مبارک ثبت نمود
 و آنحضرت امر فرمود که بر قطعه سنگی بیالای صافرخانه
 این عبارت نقر و نصب نمودند :

" این بنیان مهمانخانه روحانی وانی آقامیرزا جعفر رحمانی*
 و باز در سال ۱۳۳۲ همینکه آن حضرت از سفر قرب مراجعت
 به حیفا کردند بهزم تشرف حضور رفته در پیورتسمید بحقصد
 رسید و پس از عودت در عشق آباد مقیم بود و بالاخره در اثر
 انقلاب روسیه و تأسیس حکومت ساویت بضیق مالی افتاد و
 عاقبت با عائله بایران آمد در سال ۱۳۵۲ در جهرم فارس
 وفات نمود و عائله رحمانی در امر ابهی برجا گذاشت .

و از معروفین باین نام میرزا محمد حسین خان متمد
 دیوان کواری و نیز میرزا علی محمد خان مؤسس الدوله بسن
 حاجی محمد علی که عموی حاجی میرزا عبدالله کارگزار محب
 بود و او در صفر سن تحصیلات کرده فرانسه و انگلیسی
 میدانست و مدتی نائب دوم سفارت در فرانسه شد و چندی
 حکومت بنادر فارس گرفت و از افغان دختر گرفت و اظهسار
 ایمان و اخلاص مینمود و خانه متملقه بخال اعظم رادر شیراز
 خریده مشرق الان کار کرد و آقامیرزا بزرگ کواری مدرس
 مدرسه هاشمیه و حاجی میرزا حسن مهدب الدوله فسائی

مدرسه منصوریه شیراز و صهرش میرزا احمد علی خان
 حشمة الممالك پسر حکیمباشی و شیخ محمد تقی امین
 الشریعه که محض حسن خدمت سوار الاغ شده خانسدان
 شیخ رئیس را بطهران آورد و شیخ از غایت امتنان
 ایباتی در مدحش سرود .

دیگر شیخ محمد فاضل جهرمی که از ملازمین و محارم
 شیخ رئیس در شیراز شد و چون گفتگوی نسبت این عقیده را
 درباره شیخ بشنید روزی در حالیکه ویرا پیاده همراه بود
 پرسید و او در جواب بدین بیت تمثیل جست :

گرش ببینی و دست از ترنج بشناسی

روا بود که ملامت کنی زلیخا را *

و چون تصدیق کرده معروف شد . وقتی جمعی ویرا گرفته
 آزار نمودند ولی او تغییرات و تحولات و اختلال در عقیدت
 حاصل کرد و بالاخره با برخی از اعدای لباس شهرت ایمان
 از برکنند .

و از بهائیان مخلص فارس حاجی علی اکبر لاری ، میرزا
 شکرالله جهرمی ، حاجی میرزا محمد صادق خباز ، میرزا
 اسدالله تره دوز ، میرزا علیرضاخان ، میرزا لطف الله خان
 خادمباشی ، میرزا آقامعمارباشی ، محب علی ، میرزا آقاسا
 علی اکبر خادم ، میرزا عبدالحسین ثابت نقاش ، میرزا

یوسف نقاش ، میرزا ابوالقاسم ساعت ساز ، میرزا محمد
 جعفرخان منشی حضور حبیب الله خان قوام و ناظم الطک
 و غیرهم ، میرزا حیدرعلی جهرمی ، و نیز حاجی محمد آقا
 آزادگان وکیل عدلیه که در حدود سال ۱۳۵۸ و مسدود
 بطهران درگذشت .

و در نیریز اجتماع و مرکزی مهم از مؤمنین و مؤمنات
 شده در حمیت و تعلق ایمانی که از اسلاف میراث بردند
 شهرت یافتند و نام و احوال بسیاری از مزاریف رادریخش
 ششم و تعرضات و قتل و غارات وارده بر ایشان رادریخش
 سابق نگذشتیم و تعرض و هجوم مسلمانان که نیز از متقدّمین
 خود میراث داشتند مستمر بود بحدّی که عبدالرضا نام با
 مادر خود هاجر که بهائیه مخلصه بود پیوسته در سبب
 عقیدت تعرّبی کرد و عاقبت در سال ۱۳۲۵ هنگام صبح که
 هاجر به خمیر کردن پرداخت پسر با وی مشاجره اعتقادی
 کرده نسبت باین امر سخنی ناروا گفت و بی درنگ مادر را
 هدف گلوله تفنگ نموده بشهادت رساند و نوبتی زنی از
 اکابر اهالی قصبه را با زنی از مؤمنات در گرمابه راجع بامور
 دین و عقیدت مشاجره شد و زن شوهرش را سراغاً لاند
 و منجر بآن شد که اهالی هجوم بسوی مسکن مؤمنین آوردند

ولی جوانان رشید بحال اجتماع مقابلهت کردند و مهاجمین ترسیدند و بجای خود نشستند و ما واقعه هجوم و قتل و غارت شیخ زکریا را بسال ۱۳۲۷ که هیجده تن از مؤمنین بشهادت رسیدند در بخش سابق مفصلاً نگاشتیم و نوشتی دولتیان اهالی را برای هجوم و حمله مهیا ساختند و بساز با اجتماع و مقابلهت مؤمنین فتنه خاموش گشت و باری دیگر اعراب طاغی بصدور هجوم و استیصال مظلومان شدند ولی با حکومت وقت در افتاده مغلوب و مهزوم گردیدند و در سال ۱۳۳۹ بماه محرم بعنوان اینکه منصور السلطنه حکمران حامی بهائیان است قصد شورش و مقاومت با حاکم و اهل بهاء کردند و حکمران عراذه توب و عده ای قزاق در دارالحکومه فراهم ساخته و مسلح گشت و بهائیان نیز در دوخانه مستحکم خود اسلحه گرد آورده مهیای مدافعه شدند و لاجرم مفسدین حذر کرده از عزیمت خود دست کشیدند و سال ۱۳۴۲ محله بهائیان در چار حله سیل شدید گشته خانه ها ویران گردید و حسب امر تلگرافی حضرت ولیسّی امرالله اعانت و مساعدت از بهائیان روی زمین رسید و سد و بازار و ابنیه و حمام خاص و خیابان ویران ساخته شد .
 و در محرم سال ۱۳۴۵ شیخ محمد نام واعظ یزدی بتحریر نصیر الشریعه و مؤید الاسلام بر ضرب اعداء را هوس قتل و

غارت اهل بها بر سرانداخت و سید علی بن سید داود و
 حشمت الاسلام و برادرش سید ابوتراب که جدشان سید علی
 در ایام جناب وحید شهید و خودشان در فتنه شهسواره
 شیخ زکریا آنچه خواستند کردند و بردند با تمام همت
 و قوت برخاستند و کاریجائی رسید که طوق زهاب و ایاب
 و وسائل اطلاع و استطلاع را بر مؤمنین سد نمودند و اهل
 بها لا علاج و بی طجا ماندند و میرزا محمد حسین یسن
 حاجی محمد ابراهیم قد فداکاری برافراخت و عریضه محفل
 را برای محفل روحانی شیراز حاصل شده بالباس بدل خود
 را به شیراز رساند و تلکراف تظلم با میر لشکر نمود و عده
 نظامی با صاحب منصب مأمور شدند و در حالیکه اعدا عزم
 حرق و نهب و قتل داشتند رسیدند و نار فتنه را خاموش
 کردند و شیخ محمد و برخی از مفسدین راقبض و حبس
 کردند و بهائیان شفیع شده آنان را رها نمودند .

و از بهائیان شهیر نیریز جمعی را در بخش ششم نام
 بردیم ملا محمد شفیع که فتحعلیخان حکمران نیریز
 میرزا زین العابدین خان بواسطه او عریضه بحضرت
 عبدالبها فرستاد و بصدور خطابی مفتخر گشت و در حقیقت
 آثاری از آنحضرت صادر شد و بالاخره سال ۱۳۱۵ وفات
 یافت و صورت زیارتی از آنحضرت برایش رسید و از وی خواند^{نی}

در این امر تأسیس گردید .

دیگر ملا احمد علی واعظ که در سال ۱۳۱۷ حسب امر حضرت عبدالبهاء در رفسنجان و کرمان و جهرم و سرستان و غیرها سفر تبلیغی کرد و آثار کثیره در حقیقت مدور یافت و بالاخره بسال ۱۳۲۰ درگذشت و خاندانی برجسای گذاشت .

دیگر حاجی محمد حسن سقط فروش سفر به عکا کرده به محضر حضرت عبدالبهاء تشریف یافت و بالاخره به مشرف آباد رفته بسال ۱۳۳۰ درگذشت و از او خاندان صالح برقرار شد و کریلائی حسین اصحابانانی نیز در آنسال وفات کرد و خاندانی برجسای گذاشت .

و از جمله بهائیان معروف نیریزی که در ضمن شهرداء واقعه سال ۱۳۲۷ ضمن بخش سابق نام بردیم ملا محمد علی ویرا در زاده اش ملا حسن بن عبد السمیع مشهور به ملا آقا بابا بود ند که والدشان ملا حسن معروف به لب شکری از شناختگان قصه غالباً بحکمرانی قصبات و قرای فارس انتصاب داشت گویند هنگامیکه حضرت نقطه اولی از شیراز عازم اصفهان شدند حسب اقتضای افنان عالی الشان بالتزام رکاب مبارک عازم گردید و حضرت او را در نیمه راه اجازه عودت داده به اعطای انگشتر دست خود مفتخر نمودند و او در واقعات

نیریز نسبت با صاحب جناب وحید و با زماندگان شهیدان^۱ و اسرا^۲ مساعدت و دلجوئی همیکرد و خلف ارشدش ملا محمد علی بشرف ایمان امر ابهیی فائزگشته عاقله^۳ بهائی تأسیس کرد و پسر دویض ملا آقا بابا بحال سکوت ماند ولی پسرش ملاحسن که جوانی جمیل و خلیق بود بمزایان^۴ ایمان بدیع آراسته گردید و به شغل فلاحت و سوداگری اشتغال جست در سن ۲۴ سالگی بنت عمش پری جان بنت ملا محمد علی مذکور را بازدواج آورده و با مدد و حیثیت نزد اهالی بشغل خویش و خدمت امر ابهیی زیست تا در فتنه مذکوره سال ۱۳۲۷ شیخ زکریا با جمعیتش بمنوان تأسیس حکومت طائی سرشورش برافراشت و وارد نیریز شده بفرات اهالی واستیما^۵ بهائی پرداخت و گروهی از مظلومان به سروستان و برخی بجبال پناه بردند و عده ای از همراهان شیخ بدستیاری معاندین بدانجبال شتافتند و ملا علی^{محمد} و ملاحسن باتنسی چند از بستگانشان را در نیم فرسنگی قصبه و دامنه کوه بیساغ معروف بید لنگ یافتند با ضرب و آزار سوی شیخ کشیدند و شیخ از جوانی ملاحسن در بیخ خورد و او را امر به تبری از عقیدت نمود و او نوعی سخن گفت که خشم شیخ برافروخت و امر به قتل داد پس شمشیر بر فرق نوجوان نواختند و تیرباران نمودند آنگاه شیخ به ملا محمد علی گفت اگر تبری